

مالیده، سجدات شکر الهی بهجا آوردند.

بندگان والا، نوازشات بسیار بدان نامداران ظفر همعنان نمود، و غنایم ودواب بسیار [را] که دچار عصاگر نصرت مآثر گشته بود، بر سر غازیان تقسیم، و از آن نواحی اسراراً برداشته، عازم درگاه خلافت مدار خاقانی گردیدند. و در نواحی آلتین کسری به شرف حضور ساطع النور صاحبقرانی مشرف، و مورد نوازشات از حد قزون گشتند. اما راوی ذکر می کند که عاص یزیدی، که صاحب سی هزار خانوار بود، و در سخاوت قرینۀ حاتم طایی بود، در آن مغاره توقف، و باخود اندیشۀ آن نمود، که هرگاه ایلات واحشامات از ذکور واثاث که متعلق به تو بودند، همگی اسیر سرپیچۀ تقدیر گردیدند، زنده بودن تو صورت حساب ندارد. چنان به خود قرارداد که بر فراز کوهی رفته، و خود را بر زمین افکنده، هلاک نماید.

چون به نصفه راه رسید، باخود اندیشید که هرگاه مردن و کشته شدن به خود قرارداد، اولی آن است که سر قدم ساخته، به رکاب نصرت انتساب حضرت صاحبقران رفته، شفاعت اسیران را بنمایم. هرگاه شفقت خود را شامل حال من گردانید فهو المراد، و هرگاه به قتل من فرمان دهد، از ننگ روزگار و نامساعدی چرخ جفاکار نجات خواهم یافت. به همین اراده آن مرد قوی حوصله از آن مغاره بیرون آمده، از اطراف و نواحی به قدر سی چهل نفر از جماعت خود را سراجام، و عازم اردوی کیوان پوی گشتند.

بعد از ورود بدان آستان فلک سجود، عرض حال کثیرالاختلال خود را به امانی دولت دوران عدت نمودند. ایشیک آقاسیان حضور فیض گنجپور، ورود عاص یزیدی را معروض پایۀ سریر خلافت مصیر صاحبقرانی گردانیدند. شهنشاه ممالکستان از ورود و حوصلۀ آن نامدار، که بارها [میل خود را] به ملاقات آن اعلام نموده بود، و او درآمدن و اطاعت کردن ابا و امتناع می ورزید، و متصل الاوقات در تاخت و تاز نواحی همدان واردلان اشتغال داشت، تعجب فرموده، به احضار آن فرمان داد. بعد از تقبیل یافتن حضور ساطع النور و پرسش و شفقت شهنشاهی، عاص یزیدی در مقام عرض در آمده، گفت:

سازند جدا از تنم بی دریغ
به درد و غم روزگار خودم
که محتاج هستم به شمشیر تیز
که من شاد باشم به فرخندگی
به نمت سپاه تو گشتند اسیر
تو یسی خسرو شاه شاهنشاهان
همه چرخ گردون در او گم شود
شود شرم احسان تو آفتاب
به لطف تو هستم من امیدوار
ز غمهای گردونم آزاد کن
طییدن گرفت همچو بسمل به خاک

بفرما که تا گردنم را به تیغ
که من عاصی و شرمسار خودم
شده روزگارم چنان تند و تیز
نخواهم دمی من چنین زندگی
همه ایل و ایماق من دستگیر
تویی پادشاه زمین و زمان
اگر قهر تو در تلاطم شود
اگر بخشش آری به روز حساب
اگر روسیاهم اگر شرمسار
به قتلم بفرما مرا شاد کن
همی گفت، و گریان شد و سننه چاک

القدمه، صاحبقران دوران نظر به جوانمردی آن، که سر قدم ساخته، مدارک نصرت
انتساب مترق گشته بود. همگی زلات و جرایم آن را به عفو مقرون داشته، به خلعت
شهباهی سرافراز و مفتخر گردانید. و چنان مقرر داشت که جمیع اسرای آن را از
صغیر و کبیر ویرنا و پیر، که در دست عساکر منصور بودند [ند]، مرخص ساختند و چند
نفر محصلان غلاظ و شداد تعیین فرمود که اسرای مذکور را دواب بارکش در وجه
ایشان داده، عاص را مجدداً به حکومت ولایت سرافراز گردانیده، روانهٔ مسکن خود
گردانید.

تبارك الله احسن الخالقين، حقا و ثم حقا که پادشاهان سایهٔ پروردگارند. قهر و
غضب ایشان دریاها را به جوش و هامون را به خروش می آورد، و لطف و شفقت ایشان
ویرانه‌ها را آبادان می سازد، و فقیر را غنی، و اسیر را سروری می دهد. غرض آنکه
وجود ایشان سبب انتظام عالم و موجب التیام اعمال بنی آدم است.

۱۷۶

در ذکر انعطاف موبک جهانگشا به عزم تسخیر قلعهٔ موصل و صادرات وقایع آن ایام به عون ملک علام

ز کرکوت و اروول چو پرداخت کار	چو نادرشاه آن خسرو سرافراز
به روی دلیران ایران سپاه	برافراخت کیخسروی بارگاه
ز خیل بزرگان لیل و نهار	بر آراست بزمی چو خرم بهار
یکی صف اناقان توران زمین	یکی صف بزرگان ایران زمین
به یکسو اناقان لشکر شکست	به یک سو امیران هند و دکن
به گردان چنین گفت... آن جناب	گهر ریز شد شاه مالک رقاب
که شد تابع رای ما ملک خاک	هزاران سپاس از خداوند پاک
ز کشمیر تا دامن رود سند	گرفتیم ایران و توران و هند
نیچیدمانند سر ز پیمان ما	مطیع اند یکر به فرمان ما
به خیل دلیران هیجا هجوم	شنیدم جفا پیشه دارای روم
روان کرده چون مهوشان در ایام	خیال جهانگیریش در دماغ
زمین و فلک را کنم سرگران	بر آنم که تا لشکر بیکران
چه لشکر که سد سکندر کشم	ز ایران سوی روم لشکر کشم
ز خیل مخالف بر آرم دمار	برانگیزم از خاک میدان غبار

زلم سکه در روم بر نادری پریشان کنم سد اسکندری
برمستعمان اخبار سیر پوشیده و مخفی نمائند که چون صاحبقران دوران از تسخیر
حصار ارول و قلعه کرکوت و طایفه یزیدی و جماعت شیطان پرست و معاندین آن سرحد
خاطم رجمی حاصل نمود، از نواحی آلتین کرپی برجناح حرکت آمد، در سنه [۱۱۵۶]
عازم تسخیر قلعه موصل گردید، و چون چند منزلی طی مسافت فرمود، علیقلی خان را با
موازی دوازده هزار نفر نامدار ظفر تلاش انتخاب ساخته، به عنوان پیش جنگی سه منزل
پیش مأمور ساخته، و روانه گردانید.

اما از آن جانب حسین پاشا، که حاکم و صاحب اختیار موصل بود، چون از
حرکت رایات فیروزی علامات صاحبقرانی مطلع گردید، موازی چهل هزار نفر از لشکریان
خود را انتخاب نموده، به سرعسکری حسن و تیمور پاشا مأمور سر راه عساکر فیروزی مآثر
صاحبقرانی گردانید. چون دو منزل طی مسافت نمودند، در نواحی دره مرغزار، که
محل نزول بندگان و الایوب، برخورد فیما بین صف قتال و جدال بیاراستند. و بین الفریقین
آتش پیکار بالا گرفت، و گرد معركة کارزار چون سحاب متراکم پرده مهر و ماه
گردیده، از هر طرف گروهی انبوه عرضه تیغ تیز گردیدند.

بعد از کشش و کوشش بسیار، چون جمعیت سپاه رومی بسیار بود، بندگان و الایرا
ضعف در ناصیه پدید آمده، به قدر سه هزار نامدار غضنفر شکار را مقرر داشت که
در میدان داری لوازم پاداری و دلآوری را به منصفه ظهور رسانیده، نگذارند که سپاه
مخالف زور آور شود. و موازی یک هزار نفر دیگر را نصف طولی بسته، و خوت باقی
سپاه را مقرر داشت که خود را بر فراز کوه قوی بنیادی گرفته، و در یک ساعت نجومی
از سنگ و خاشاک به جهت محافظت خود حصار قوی آماده و مهیا ساختند، که
هر گاه لشکریان روی زمین متفق گشته، عزم تسخیر آن حصار نمایند، سرمویی ضرر
به ایشان نمی توانند رسانند. و در همان ساعت هم چند نفر سواران بدو سوار به دربار
معدلت مدار صاحبقرانی فرستادند، که از ورود سپاه روم آگاهی دهند.

نامداران عرصه نبرد، در آن روز تا محلی که شهباز زرین [بال] به آشپا
مغرب روی نهاد، لوازم پاداری و مردانگی را به عمل آوردند. و سپاه روم دست از
مجادله و محاربه برداشته، در کناره رود آب نزول کردند. و عساکر بندگان و الای نیز
در همان سنگر حصین توقف، و آن شب از طرفین به طلایه داری و پاسانی اشتغال
ناشتند.

روز دیگر که زبانه آفتاب از ظلمت دخان شب قیروان برافروخت، و سپاه شب
سپاه در کنج انزوا پناه گرفت، آن دو دریای لشکر به قصد جان یکدیگر سر از بستر
راحت برداشته، روی به آوردگاه نبرد کردند.

و بندگان و الای، متوکلا علی الله غیرت و ناموس نامنگیر آن گشته، از فراز آن

۲- حسین پاشا حاکم حلب مأمور موصل بود که به اتفاق قوچ پاشا حاکم کوی از شهر

دفاع می کردند جهانگشا: ۳۸۵

۳- جهانگشا: مزاریونی در نیم فرسخی موصل.

کوه چون شیر خشم آلود روی برنشیب کرده، در مقابل سپاه رومی صف آرای می نمودند. و از طرفین دلاوران نامی و بهادران گرامی داخل میدان نبرد گشته، طالب فتنه و شین گردیدند. چون بازار حرب التیام گرفت، عساکر رومی به جهت وفور و سیاری خود دور و دایره آن سپاه را چون نگین خفته انگتر در میان گرفته، مجادله و محاربه می کردند. اما بندگان والا در آن روز چون شیر خشم آلود با جمعی از غلامان خاص به هر طرف که حمله می کرد، از کتفه پشته می ساخت. و نامداران دیگر به ضرب کلوله تفنگ مرگ آهنگ دمار از روزگار آن طایفه جفاکار برمی آوردند، تا که آفتاب به وقت زوال رسید.

اما چون سواران بندگان والا به خدمت صاحبقران گیتیستان رسیدند، در دم موازی دوازده هزار نفر از نامداران تورانی به سرداری فرزند سعادت مند خود نصرالله میرزا [را] به اعانت علیقلی خان نامزد فرمود، که در محلی که بازار حرب التیام داشت، از دور علامات آن لشکر را جماعت رومی به نظر درآوردند، و آمدن آن لشکر بیگانه [را] معروض حسن پاشا و تیمورپاشا گردانیدند. سرداران مذکور سراسیمه گشته، اراده آن کردند که جمعیت خود را به یک طرف کشیده، مستعد محاربه گردند.

چاوشان به فریاد درآوردند که «چیدن ساقه دولانک» که محاربان میدان حمل برضع دست راست کرده، روی از مرکه کارزار برتافتند، که خود را بدان جانب بگیرند. در آن محل نواب خانی چون مخالف را مستأصل دید، که روی از مرکه کارزار برتافتند، فرصت یافته، با موازی چهار هزار نامدار ظفرشمار که در زیر لوای ازدهاپیکر به جهت روز انقلاب تعیین کرده بود، بدون تأمل به رخصت آن جماعت فرمان داد که «آت سالون» که در همان حمله اول صفوف اول و دوم جماعت رومی را برهم زده، و چون چشم آن جماعت بر سپاه دیگر نیز افتاده بود، همگی هراسان بودند که بیکدفعه سپاه مخالف پشت به هزیمت داده، راه فرار به سمت شهر قرار داده، چون ستاره بناتالنعش پراکنده و متفرق گشتند. و از طرفین نامداران قزلباش و دلبران ظفر تلاش در قتل و غارت آن طایفه می کوشیدند.

اما چون حسن پاشا و تیمورپاشا لشکران خود را منهزم دیدند، از صرصر اینس هزیمت خرگاه ثبات بر حال ادبارشان افتاده، جز فرار چاره دیگر ندانستند. و در جوف لیالی دیجور احوال و ائصال به جای گذاشته، به مضمون آنکه:

گریز بهنگام، با سر بجای؟

به از پهلوانی [و] سر زیر پای

راه فرار پیش گرفته، به سمت موصل بهدر رفتند.

اما چون بندگان عالی گرم مجادله و محاربه بود، در آن محل بر فراز خامه ریگ برآمده، به نظاره لشکر شکست خورده مشغول گردید، که ناگاه علامات بندگان کامیاب جهانیانی ظاهر گردید. چون آن مقدمه را مشاهده کرد، خود را از بالای مرکب بر زمین افکندند، به شکر الهی قیام نمود، [یکی] به جهت فتح و ظفر، و دیگر به جهت آنکه

نواب کامیاب بدان ملحق نکته شکست بر جماعت رومی دادند. سر از خاک برداشته به استقبال نواب کامیاب والا مبادرت نمود. بعد از ملاقات شرح بیان فتوحات را تقریر نمود.

و آن دو گوهر محیط نادری، در ستیز گاه آن نواحی تزلزل کردند و نامداران و دلیران قزلباش سر و زنده بسیار به حضور نواب کامیاب حاضر ساختند. و اموال و غنایم آن لشکر را بر سر غازیان قسمت کرده، شرح فتوحات و توقف خود را در آن نواحی معروض پایتخت سریر خلافت مصر گردانیدند و در آن مقام متزهد بساط عیش و کامرانی بگسترانیدند.

دو یومی در آن حدود توقف داشتند که علامات لشکر فیروزی علامات صاحبقرانی ظاهر گردید، که فوج فوج و دسته دسته آن سپاه محشرشان آمده، تزلزل می کردند. و روز دیگر رایات جهانگشا وارد، و نواب کامیاب و پندگان والا به استقبال شتافته، به کرنش شهنشاهی سرافرازی حاصل ساختند. و در آن یوم پندگان علیقلی خان را نوازشات بسیار کرده، صف شکن خطاب فرمود. و روز دیگر از آن منزل پندگان والا را به نهیج همه روزه مقرر فرمود که سپاه خود را برداشته، عازم موصل گردد. و خود نیز کوچ بر کوچ وارد آن نواحی گردید.

و سکان آن دیار در حین ورود لشکر شکست خورده خود حسب المقدور بذل و جهد به جای آورده، [به] لوازم قلعه‌داری و حفر خندق و کاریابی اشتغال داشته، دروب آمد و رفت را بر روی خود مندود کرده، مستعد قتال و جنال گشتند.

و پادشاه کشور گیر و آن امیر باتدبیر بعد از وصول به ظاهر آن قلعه، حصار دید که از متانت با بروج سماوی برابری نمودی، و خندقی عریض و عمیق ملاحظه فرمود، که ساکنان آن مکان به وفور استعداد مستظهر و به کمال شجاعت و جلالت مقتدر

یکی قلعه‌ای دید که محکمی از او داشت این کاخ مینا کمی
 به سد سکندر شده در ستیز فلك هم [و] جودیش در خاکریز
 ز پهناوری خندقی بی گراف محیطی به پیرامن کوه قاف
 نه خندق... و لنگرش بی شکسی یکی در ثری، در ثریا یکی
 حصارى نه، کوهی به فروشکوه که دیده ز سنگ تراشیده کوه

القصر، حضرت گیتی‌ستان امیران عظام و غازیان ظفر فرجام و مین باشیان کرام را مقرر داشت که در اطراف آن حصار تزلزل نمود، در تهیه اسباب مقاتله و مجادله به جد تمام شروع نمایند. و محصورین نیز در مقام مدافعه به بروج برآمده، دست به انداختن توپ و تفنگ و تیر و سنگ بر آوردند، و از طرفین کوشش و کشش به قدر توان و طاقت به فعل آوردند.

چون تسخیر آن حصار از راه کوشش از حیز امکان بیرون، و از طاقت بشری افزون بود، مدت محاصره بیست یوم امتداد یافته، حسب الامر دارای دوران چنان به نفاذ

۵- نسخه: «هم جو داش» را خط زده، بالای آن نوشته‌اند: فیصلی بود از:

ع- ط: يك كلمه افتاده.

پیوست که امیران عظام و مین‌باشیان کرام و غازیان ظفر فرجام دور و دایره آن حصار را مددود ساخته، از هر طرف آمدند مترددین را بر روی سکنه آن دیار مددود ساختند.

[تدارك مقدمات حمله به چين]

اما راویان ذکر می‌کنند که مدار کاربینی بندگان گیتی‌ستان به‌نحوی بود که متصل الاوقات چاپاران و جاسوسان آن در کل ممالک محروسه همدروزه رفت و آمد داشتند. در آن اوقات که همه روزه مجادله با ساکنین موصل داشتند، در آن وقت چند نفر چاپار که به‌نواحی خراسان به‌الکای چهارجو و مرو که سرحد ممالک ترکستان بود ارسال داشته، مقرر فرموده بود که در موسم پاییز که ده روز از میزان گذشته باشد، حکام و ضابطین آن حدود موازی پانصد نفر شتر را خربوزه حمل، که خربوزه را در میان صندوقها گذاشته و نمود کشیده، به‌صحابت يك دونه‌شتر کاربین معقول انفاذ در گاه معنی نمایند.

چاپاران مذکور در آن نواحی به‌رکاب اقدس مشرف، و دارای دوران از احوالات و اخبارات ترکستان که استفسار فرمود، چاپاران به‌عرض رسانیدند که: در نواحی چهارجو کناره آب آمویه چند نفر سوداگران از نواحی تاشکند وارد، و تقریر نمودند که جمعی از سوداگران چين و ماچين آمده [اظهار] نمودند که منکوقآن پادشاه آن مملکت چون آوازه خروج و ظهور حضرت گیتی‌ستان را شنیده، همه روزه در جمع آوری سپاه و تدارك ما‌بحتاج محاربه کمال جهد می‌نماید. و مراسلات و مکاتبات به‌اطراف بلاد خطا و ختن و الوق یرد ارسال داشته، که همگی مستعد محاربه و مجادله، آماده و مهیا باشند که هر گاه علامات رایات صاحبقرانی ظاهر گردد، از اطراف جمعیت کرده، به‌دفع آن اشتغال ورزند.

اما جمعی از طایفه قزاق و قلماق، که در کاشغر و سوقند (۴) سکنی دارند که پادشاه آن را ارقانون‌چی نامند، در محلی که رایات فیروزی علامات به‌نواحی سند سمت خداآباد از عقب [میان] نصیر پادشاه آن مملکت تشریف برده بودند، چون متصل به‌نواحی کاشغر است، سکان آن دیار غایبانه کمر اخلاص و ارادت بر میان بسته، لاق اتحاد و یکرنگی می‌زنند.

چون دارای دوران از اخبارات آن سرحد مطلع گشت، اما پیوسته مطمح نظر آفتاب اثر بر آن بود که بعد از تسخیر ممالک روم، عنان عزیمت به‌جهت تسخیر ممالک خطا انعطاف داده، عار و تنگ قتل و غارتی [را] که چنگیزخان در سنه سبع عشر وستمائه موافق ثیلان ایل در ممالک ایران از آن به‌عمل آمده، که از رودخانه‌ها خون به‌جای آب جاری شده بود، رفته تلافی به‌عمل آورد.

و در آن محل اولاً حسب‌الرقم مطاع به‌عهده حاکم فارس مقرر گردید که موازی سیصد خروار باروت، و ضابط کرمان مقدار سیصد خروار سرب، انفاذ الکای مرو [نمایند]. و چند نفر دیگر محصلان غلاط و شداد به‌مملکت خراسان تعیین فرمود، که مقدار سه‌هزار خروار چنن، به‌جهت ساختن گلوله توپ و خمپاره، و دو‌یست خروار مس

وقتی به جهت ریختن توپ و خمپاره، انفاذ الکای مرو نمایند.

و دوفتر از معتمدین درگاه سپه‌راساس مسمی به علی‌دوست بیگ و عنایت‌الله بیگ لالوی را با چند نفر استادان توپ‌ریز و گلوله‌ریز از درگاه معلی به عنوان چاپاری مرخص، و روانه الکای مرو [فرمود]، که رفته در آن حدود هفتاد عراده توپ و خمپاره و چهارده هزار گلوله بریزند. و محصلان و استادان به عنوان چاپاری وارد الکای مرو [شدند].

نظر به فرمان واجب‌الانعام صاحب‌قرائت، شاه‌قلی‌خان قاجار مروی، که صاحب اختیار آن ولایت بود، به استصواب محمدحسن بیگ و غیاث‌الدین بیگ تویچی‌باشیان آن سرحد، اسباب مایحتاج توپ و خمپاره و گلوله را مهیا، و از نواحی خراسان حاجی سیف‌الدین‌خان بیات، که حاکم و ضابط مالیات خراسان بود، مس و چدن مقرر را از ولایات مذکوره سرانجام، و در عرض سه‌ماه به دوآب رعایا حمل، و انفاذ الکای مرو [نمودند]. و استادان مذکور در ساختن توپ و ریختن گلوله کمال سعی و اجتهاد را به منجمله ظهور می‌رسانیدند.

و چون در الکای مذکوره زغال پسته موجود نبود، حسب‌الامر مقرر گردیده بود، که از نواحی بالامرغاب و ماروجاق، زغال آن را به دوآب کل اویماقات غرچستان حمل و نقل الکای مرو می‌نمودند.

ورقم علی‌حده به عهده تویچی‌باشیان مقرر گشته بود، که چون موازی سیصد نفر عمله در آن حدود می‌باشند، [با] توپها و خمپاره‌هایی که از قدیم در آن حدود موجود است، هم‌روزه در خارج شهر گمانداری کرده، مشق نمایند، که عمله مذکوره سررشته و مهارت کامل بهم رسانند. و چند نفر تقیچی از نواحی دارالسلطنه هرات مقرر داشته بود، که هم‌روزه نقب‌بکار برده، آتش دهند که عمله مروی مهارت بهم رسانند.

ورقمی به عهده شاه‌قلی‌خان صادر گشته بود که: باید عساکر مروی را مستعد و آماده داشته باشی که در هنگامی که رایات جاه و جلال بعد از تسخیر بلاد روم که مراجعت فرماییم، عساکر مروی با توپخانه در رکاب سعادت انجام عازم مملکت خطا و ختن خواهند گردید.

ورقم دیگر به عهده محمدحسن‌خان حاکم استرآباد، و حاکم خواف و باخرز نیز صادر گشته بود، که دویست هزار گلوله سی‌منی و چهل منی جهت خمپاره آماده و مهیا دارند. و بسایر ولایات خراسان نیز مقرر گشته بود که سه‌هزار خوار باروت طیار نمایند. و به همین دستور العمل در نواحی آذربایجان و عراق و فارس در تدارک توپخانه و توپخانه می‌بودند. و در این وقت، که سنه سبع و خمسین و مائه بعد‌الالف من‌الهجرة - النبویه است، استادان مذکور در الکای مرو به ریختن گلوله و توپ و خمپاره اشتغال دارند.

[آغاز شورش در فارس و استرآباد و خوی]

سابقه دیگر آنکه در آن وقت چند نفر چاپاران از نواحی فارس وارد، و تقریر

نمودند که تقی‌خان، که حاکم فارس است، چنان استماع افتاد که سر از جاده اطاعت و انقیاد صاحبقرانی تابیده، اراده مخالفت و عصیان [دارد].

خاقان گیتی‌ستان، این سخن را حمل بر کذب فرمود، چرا که کمال اعتماد به تقی‌خان داشت، که [اورا] از مستوفیگری آن دیار، به وزارت و ضابطی و به حکومت و فرمانروایی کل مملکت فارس برقرار و صاحب‌اختیار ساخته بود.

مقارن این، چند نفر چاپاران دیگر از خدمت محمدحسین‌خان افشار، که حسب الرقم مقرر گردیده بود که از نواحی قزوین به جهت ضابطی و جمع‌آوری مناخل و مخارج ولایت فارس عازم گردد، وارد، و عریضه‌ای در خصوص سرکشی محمدتقی‌خان قلمی داشته بود، مضمون آنکه: چون حسب‌الفرمان قضاچریان به خصوص گرفتن وجه ابواب و مستردی که در هنگام مراجعت از داغستان به عهده عمال مقرر گشته بود که از ولایت فارس باز یافت نمایند، محمدتقی‌خان اولاً محصلان غلیظ و شدید تعیین نموده بود که نصف آن وجه [را] که مبلغ چهارصد هزار تومان کسری می‌شد باز یافت [نموده]، و مطالبه تمامه باقیه می‌نمود، که در آن وقت جمعی از ایالات و احشامات و سرداران و سرکردگان وریش سفیدان ایلات فارس وارد شیراز، و به تقی‌خان شوریده، به آن قرار دادند که باید به ما متفق گشته، و سر مخالفت بنادر دوران درآوری، والا اینکه تورا به قتل خواهیم آورد. ناچار آن نیز به جهت وفور نعمت و حب جاه و جلال روزگار، ترک حقوق آن آستان را کرده، از راه مخالفت و عصیان درآمد، جمعی از محصلان و یساوان [مجلس] بهشت‌آیین را به قتل در آورده، و این اعلام نیز از خوف و بیم جان خود از راه چاپلوسی درآمد، به آن یگانگی می‌نمایم، تا [خود] فلک از بر نه چه آرد بیرون. چون خاقان گیتی‌ستان از عرایض محمدحسین‌خان و جمعی دیگر از اخلاص کیشان مطلع گردید، دود ناخوش از روزه دماغ آن سرزده، دردم به عهده اللهوردی‌خان افشار نایب‌اشیک آقاسی، که در آن اوان در ارض فیض‌بنیان بود، مقرر فرمود به اتفاق ساروخان قرخلو، و محمودخان افشار بیگلربیگی هرات، با عساکر خراسان مأمور به سر تقی‌خان کردند.

و ارقام علیحده به ولایات خراسان مقرر داشت که: موازی ده هزار نفر نیز از مملکت مزبور از نامداران افشار و بیات و مروی و قرایی و بتایری و اکراد، و موازی ده هزار نفر دیگر از مملکت آذربایجان از غازیان ترکمان و مقدم و بیات و افشار و مغانی و لژگی و دنبلی و برکشادی به سرعت عازم اصفهان، و در آن حدود ملحق به عساکر عراقی، که در نزد اللهوردی‌خان سرجمع می‌شوند، گشته، و به اتفاق همگی لشکرها [عازم] تنبیه و تأدیب محمدتقی‌خان شیرازی کردند.

اما قبل [از] فرستادن اللهوردی‌خان، حسب‌الفرمان قضاچریان به عهده ساروخان قرخلو برادر امیراصلان‌خان مقرر گردید که، چون حاکم کرمان بود، یا لشکر آن حدود عازم فارس گشته، در دفع معاندین آنجا لوازم جانفشانی را به عرصه ظهور رساند.

مقارن این حال چند نفر چابار از خدمت زمان بیگ ولد محمدحسین خان قاجار حاکم استرآباد وارد، و عریضه‌ای قلمی نموده بود، مضمون آنکه چون محمدحسن خان ولد فتحعلی خان قاجار، که اکثر اوقات در اردوی کیوان پوی شهنشاهی افساد و شرارت کرده، و بسمت متشلاق و دشت قبچاق به میان طایفه یموت پناه برده، در این اوقات با جمعیت واستعداد فراوان به دستگیری بکنجملی یموت و ایلات وارد استرآباد، و نهب و غارت و قتل بسیاری کرده، و آن مملکت را به تصرف خود درآورده، و بعضی از سرکردگان و سرخیلان به آن سازش، و بعضی از اخلاص کیشان این دودمان در ارک و قلعه و حصارهای حصین متحصن گشته‌اند. چون واجب بود جسارت عرض نمود.

اما چون پادشاه کشور گیر و آن نادر عالم بر مضمون عرایض اخلاص کیشان استرآباد اطلاع حاصل ساخت، آتش غضب انیر لهب در حرکت آمده، فرمود که: بیعت نبوده که چنگیز خطایی ممالک ایران را قتل و غارت کرده، چرا که در هنگامی که سلطان جلال الدین بن سلطان محمد خوارزمشاه از سپاه مغول شکست [خورد]، بدرش بدجزایر آسکون، و شاهزاده نامدار بسمت غزنین و کابل رفته، جمعیت بسیاری فراهم آورده، چنگیز خان در آن اوان حکام و ضابطین به ولایات خراسان تعیین کرده، و عنان جهان پیمان به صوب غزنین انطاف داد، و در هنگام ورود به آن نواحی چند دفعه فیما بین سلطان جلال الدین و چنگیز خان محاربات عظیم واقع شد. چون قضایای الهی بر بر طرف شدن آن سلسله علیه بود، شکست یافته تنها بسمت فارس بدر رفت، و در میان اهل خراسان چنان انتشار یافت که چنگیز خان شکست یافته، به مجرد همین یک حرف حکام رضابطین که از مغول در هرات و نیشابور و مرو و سایر بلاد تعیین شده بود، همگی را به قتل در آورده، کوس بشارت و شانمانی به نوازش در آوردند. چون چنگیز خان معاودت کرد، آن طایفه از افعال خود پشیمان، همگی ذکور و اناث و صغیر و کبیر را چنگیز خان علف شمشیر خونریز گردانید، به نحوی که در کتاب روزنامه چنگیزی تحریر یافته.

اما صاحبقران دوران دردم چاباران به نزد ساروخان حاکم کرمان ارسال داشت، که در آن اوان در عرض [راه] بود، مقرر فرمود که چون اولاً حسب فرمان قضا جریان چنان به نفاذ پیوسته بود که با لشکر آن دیار عازم فارس گردی، در این وقت اللهوردی خان سردار را بدان حدود نامزد فرمودیم. باید از عرض راه مراجعت کرده، به سمت استرآباد رفته، به دفع محمدحسن ولد فتحعلی خان قاجار اشتغال داشته، حسن خدمات ظاهر نمایی، و چاباران را ارسال گردانید.

اما صاحبقران دوران را از شنیدن این مقدمات طاقت بردباری طاق گشته، به امنای دولت می گفت که: مردم ایران چه مقدار بی آبرو و کم فرصت و بی عقل اند، که اراده همایون ما تسخیر کل ممالک روم بود، و در این اوقات مصدع بلکه مضیع اوقات ما گشته، خلل در امورات و رخنه در فرمایشات ما افکنده، مانع راه ما می شوند، که از این نواحی برگشته، در قتل و غارت ایشان اهتمام ورزیم.

مقارن این گفتگو چند نفر چاپاران از نواحی تبریز آذربایجان وارد، که حاکم آن ولایت عرض نموده بود، که جماعت دنبلی، که در خوی و سلماس می‌باشند، از جادۀ اطاعت انحراف نموده، بنای مخالفت دارند. آتش غضب قیامت لهب اضافه از اول گشته، محمدرضاخان افشار را به‌عنوان چاپاری مقررات، که از دارالسلطنۀ تبریز موازی ده‌هزار کس برداشته، به‌دفع آن جماعت اشتغال ورزد.

وحضرت گیتی‌ستان در چنین حالتی مشوش احوال و پریشان‌حال گشته، در گرفتن قلعه موصل عنان همت مبروف داشت.

۱۷۷

یورش انداختن حضرت ظل‌اللهی به قلعه موصل به توفیق قادر ذوالمنن و بیان مصالحه با سکنه و اهالی قلعه

با کما مقدری که از اثر صنع آن گردش گردون و افلاک و کواکب و سیارگان گرد مرکز خاک، و به موجب «کل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذوالجلال و الاکرام» حیات و معات جمیع خلایق از شاه و گدا و ضعیف و توانا در قبضه قدرت راقن‌دار اوست.

آنکه نمرده‌ست و نمیرد تویی و آنکه تغییر نپذیرد تویی

حکمت کامله‌اش نظام عالم و انتظام امور بنی‌آدم را به‌نصب سلاطین نامدار عدالت شعار منوط و مربوط است، و عنایت شامله‌اش مبارزان میدان جهاد و غازیان معرکه اجتهاد را به‌مدلول «فضل‌الله المجاهدین علی القاعدین» درجه مقرر فرموده. خداوند گاری که از شعله شراری وجود مخالفان را خاک خاکتر سازد، و گاه به مجرد غباری خرمن عمر معاندان را به‌باد فنا بردهد. گردون اقتداری که به تیروی بخت بلند و اقبال ارجمند سرسرکشان و پنجه ظالمان را از سر کوتاه دستان منقود گرداند. رقم دیوان «کن فیکون» ناظم اقلیم «ن و التقلیم و مایسطرون» و منشور خلافت «انا جمنا خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق» به‌اسم آن پادشاه ربیع مسکون مقرر گردانید.

مصدوقه این مقال، وصف یکتاگوهر آفریننده خالق متعال، نادر نادره دوران، دهنشاه ممالک‌ستان، نانی اثنین سکندر یونان، بلندمرتبه سلیمان مکان، حضرت صاحبقران زمان است که چون مدت محاصره قلعه موصل امتداد یافت، از این امتداد ضمیر صافی طویت و رای صواب رویت پادشاه ذی‌قراست متغیر گردید، که تسخیر آن قلعه به‌سهل‌انگاری امرای عظام مملوک است.

در آن وقت پا در رکاب سعادت انجام گذاشته، به نفس نفیس ملاحظه باره و تفصیل

آن قلعه نمود. فرمان واجب‌الاذعان به نفاذ پیوست که زمره‌ای از غازیان تیرانداز به تیر مرگ تأثیر کسانی [را] که پرفراز برج و بارو به مدافعه مشغول‌اند، چنان نمایند، که سوای محافظت نفس خود به کاری دیگر نتوانند پرداخت. وحوالات رفیعه نصب نمودند، وگروهی دیگر به حفر نقب اشتغال داشته، ابواب خروج و دخول بر روی مجاهدان دین بکشایند. نامداران جنگجوی ودلاوران تندخوی از روی اهتمام آغاز به کار نمودند، وغلغله و تکبیر و خروش دار و گیر به کرهٔ اثیر رسانیده، قدراندازان فیر و زجنگ به رمی سهام خدنک محافظان قلعه را از فراز بارو به منگ انهماک پستی افکنده، نقبچیان تیزدست به معیتین مرگ آیین به کندن گور معاندان دست یازیدند. بیت

ز اطراف، گردان پرخاشجوی به تسخیر آن قلعه کردند روی
 بی کندن نقب بشتافتند زمین بهر گور عدو کافتند
 در خلال این احوال، رای عالم آرای به تدبیر دیگر مایل گردید، که بروجی قوی بنیاد که محصورین در آن جمعیت و استعداد دارند، نقبچیان را به زیر آن بروج رسانیده، و در هنگامی که آتش به بروج دادند، و به هنگام انهدام فصیل و باره و ارتفاع غبار و دخان، که در ساحت زمین و زمان مصدوقهٔ «اذا زلزلت الارض زلزالها و اخرجت الارض ائقالها» عیان گردد، از روی جد و اهتمام متوجه تسخیر شهر گردند، و بدین طریق ابواب انتراع مفتوح دارند.

و به طریق معهود، نقبچیان و حفره کنان شب و روز به حفر نقب مشغول بوده، نوعی نمودند که در جوف زمین بر نهیج مقرر مینافت بروج او باره [را با] نقوب متصله احدیات دادند. و سرداران و صاحبان حوالات و سوابب شب و روز عملاً بسار [را] کار فرموده، در مدت یک روز فصیل و باره [را] محوف گردانیدند، و بر مثال زیر گرمابه نقوب مختلفه به جوانب و اطراف برده، تجویفات آن نقوب را از خس و خاشاک و اجشاب یابسه منقوطه مشحون ساختند، و بروج و فصیل را از ستون و اعده و وثیقه بیاداشتند.

چون اسباب قلعه گیری بر نهیج مزبور مهیا گردید، از نزد پادشاه زمان و حضرت صاحبقران به عهدهٔ علیقلی خان فیروز جنگ مقرر گردید، که زیر برج عظیمی را که در سهم وی واقع بود، به داروی تفنگ، و اجشاب منقوطه مشحون دارد، و به هنگام فرست آتش بدان داروها زده، استخلاص آن سمت متعلق به سعی و اهتمام وی باشد.

و بر حسب فرمان خسرو زمان، توپهای عظیم و خمپاره‌های جسم در جوانب آن حصار منصوب گردانیده، مرتبه مرتبه رأس جدار باره و فصیل بتدریج محط می گردانیدند. و چندانکه محافظان محصور از داخل به ارتفاع پرداختند، صدمهٔ توپ قیامت آشوب برایشان غالب بود.

در آن محل، حسب فرمان قضا جریان شهنشاهی، چنان به نفاذ پیوست که موازی چهل هزار از نامداران فیروز جنگ، بعد از خرابی آن بروج، پیاده یورش بدان قلعه انداختند که تصرف نمایند.

چو در کشید شفق دامن از بسیط هوا شب سیاه فرو هشت خیمه را دامن
 خاقان دوران بر مرگ سهر همغان بر آمده، جمهور سیاه و غازیان فیروزی

دستگاه و توپچیان کار آگاه و غلامان اخلاص نشان و نامداران ظفری همعنان سلاح قلعه گیری بر تن آراسته، متوجه آن حصار گردیدند.

در حال، آتش به نقوب و حفور زده، [با] انحطاط جدار و ارتفاع دخان و غبار، دلبران معرکه کارزار و شیران بیته پیکار از صفار و کبار، بدون تأمل که ملاحظه نمایند که آن بروج از هم گسیخته و ریخته باشد، حملات متواتر آورده، با صدای کوس و ولولۀ کرنا و نغیر و سورن و آواز داروگیر، روی جسارت و دلیری به قلعه آوردند. چنانکه یکی بردیگری سبقت می گرفت.

در آن حالت، نسخه فرع اکبر و غلغله روز محشر در روزگار پدید آمده، ارتفاع غبار و دخان غشاوه مهر و ماه گردید. و از اصوات هایلۀ کوس و تبیره و توپ و تفنگ، و نعرۀ مردان جنگ، و فغان مجاهدان غازی، صوتی متحد هایل حادث گردید، که سماخ متوطنان عالم بالا و سفلی از قوت سامعه عاطل گشت.

گروهی خشمناک چون عقابان و مرغان جوارح به هوای صید مرغان راه بالا گرفته مراجعت را بی حصول مطلب محال می دانستند و جمعی دیگر مضطر و ترسناک در بیم جان در حفظ بدن کوشیده به انداختن خمپاره و قاروره و استعمال کاوسر و تیر دفع قاصدان خود می نمودند.

واژ جانبین کوشتهای مردانه به عطل آمده، حربی به وقوع انجامید که چشم روزگار بدان صعوبت مرکه ای مشاهده ننموده، و گوش زمانه بدان مشقت و اهمه ای نشیده.

اما در آن محل که عساکر منصور یورش بدان قلعه بردند، چون گرد دخاں توپ و تفنگ چشمه خورشید را تیره و تار نمود، در آن وقت دارای دوران بر سمت شمالی آن حصار رفته، و ملاحظه فرمود آن بروج که مطمح نظر آفتاب اثر بر آن بود که از هم ریخته و منهدم گشته که عساکر منصور از رخنۀ آن چون عقاب زرین بال به بالا صعود نمایند، در آن محل نقب و سبیه بر گوشه و کنار آن آمده، و آن برج چون بروج سماوی برقرار، و جمعیت بسیار در آن بالا ملاحظه فرمود که به هر تیری دلیری و به هر سنگی سرهنگی را از پای در می آوردند، و رجالة رومی به هر دفعه سی چهل هزار تیر تفنگ مرکه آهنک گشاد می دادند.

صاحبقران گیتی ستان، چون احوال را چنان مشاهده فرمود، و دانست که از این سعی و جهد سوای نقصان و خسارت امری دیگر حاصل نخواهد گشت، به جارجیان و نقیبان و جاوشان بلند آواز چنان مقرر داشت که صدا انداختند که: عساکری که یورش به قلعه برده اند، معاودت نمایند.

چون از قضایای ربانی و تقدیرات سبحانی، در اجل جمعی از نامداران مقدر گشته بود که شربت شهادت را در پای آن قلعه بنوشند، با وجودی که هر گاه امر جهانگشا صادر نمی گشت، در آن روز آن قلعه در کمال سهولت به دست غازیان شیرصورت می آمد، همگی بیک دفعه از خاکریز و باره خندق رفتند که مراجعت نمایند، که عساکر رومی به ضرب تفنگ و تیر و سنگ و قاروره به قدر پنج شش هزار نفر از نامداران

ظفر توأمان را به درجه شهادت رسانیدند.

و آن روز تا محل زوال، دلبران نامدار برای قلعه گیری نهایت سعی و اجتهاد مسلوک داشته، جمع کثیری مجروح و بیروح گردیدند، و در هنگام شب حاصر و محصور مراجعت نمودند، و در وقت سیاهی شب، جمعی از نامداران و دلاوران که در گوشه و کناره خاکریز و میان خندق در زیر اجساد کشتگان مانده بودند، خود را به اردوی کیوان پوی رسانیدند.

و در آن شب محضتاندوز، صاحبقران گیتیستان به غم و اندوه به سر برده، تا اینکه خسرو و معالک شرق رایت زرین برکنار مضار افق نصب فرمود، خاقان دوران، مقدر داشت که موازی سیصد عراده خمپاره و سیصد عدد منجنیق بر دور آن حصار چیدند، و به انداختن گلوله و سنگ به میان قلعه اشتغال ورزیدند، چون مدت سه روز و سه شب موازی چهارده هزار گلوله سوای سنگ بدان قلعه افکندند، جمع کثیری که از حدالوف متجاوز بود، از ذکور و اناث در میان آن قلعه به ضرب گلوله و سنگ، پاره پاره و به قتل رسیدند.

چون حسین پاشا، که حاکم و فرمانروای آن دیار بود، احوال را چنان مشاهده کرد، دانست که صعوه و گنجشک را طاقت صدها شهباز زرین پال نیست. ناچار جمعی از سرکردگان و توپ [چی] باشیان خود را، با موازی دو کمند اسب شامی مع زین و یراق طلا و ده نفر کینزان ماهروی و چهل نفر غلامان مسلسل موی با هزار توپ پارچه دیبا و کیمخا و زربفت رومی و فرنگی، به عنوان پیشکش ارسال درگاه خلافت مدار صاحبقرانی گردانید. و عریضه‌ای مشتمل بر این قلمی نمود که: این غلام و سایر سکن این دیار همگی مطیع و منقاد دارای دوران می‌باشند. بهر نحو که رای الهام آرا قرار گیرد، از آن قرار مرعی و مبذول می‌داریم. اما ملتس این غلام آن است که بعد از تصرف دیار بکر هر [یک] از غلامان را که به حکومت این ولایت نامزد فرمایند عین صلاح است.

چون ایلیجیان پیشکش و ارمغان و عریضه مرسوله را به نظر امنای دولت دوران عدت رسانیدند، خاقان دوران کمال شفقت و مرحمت در باره فرستادگان به عمل آورده، پنج رأس اسب یراق مرصع با یک دست خلعت صاحبقرانی و رقم حکومت آن دیار را، به مصحابت فرستادگان و چند نفر از معتمدین درگاه خلافت پناه ارسال گردانید. والی آن دیار، تا محل دروب به استقبال خلعت شتافته، سر میاهات به اوج سماوات رسانید. و روز دیگر پیشکش و ارمغان اضافه از حدی که عقل از تصور آن عاجز [بود]، ارسال درگاه جهانگشا گردانید.

در آن محل، یک نفر از قاصدان که آمد و رفت می‌نمودند، به جهت خوش آمدگویی و مزاج جوئی به سمع امنای دولت دوران عدت رسانیدند که والی آن دیار صبیهای در پس پرده عصمت دارد که مکرر جری آقاسی، که وزیر اعظم دارای روم و صاحب اختیار

کل آن مرز و بوم است. ایلجیان و قاصدان فرستاده بود. نداده. هر گاه صاحبقران دوران اظهار این مراتب را نمایند. شاید به تصرف اقدس عالی درآید. و در خلوت خاص میرزا زکی ندیم به عرض همایون رسانید.

صاحبقران گیتیستان، روز دیگر حسن آقا نام کرکوتی و نصرت بیگ افشار بساؤل صحبت بهشت‌آیین را به همین اراده به نزد حسین پاشا ارسال داشت.

چون از مضمون فرمان قضا جریان مطلع گردید، چاره‌ای به جز مواصلت و فرمانبرداری ندیده، تن به قضا و دل به رضا داده، در جواب گفت: بهر نحو رای همایون اقتضا نماید، صبیۀ این غلام عبودیت فرجام را که در سلك کنیزان و خدمتگاران خود منتظم سازند، باعث تزیید عزت و تضاعف دولت این راسخ العقیده خواهد بود. امروز، شهرباران جهان و سلاطین دوران، آرزوی خدمتگزاری این آستان مروت‌نشان را دارند.

شاهی که زمانه تابع دولت اوست آفاق گرفته سر بسر حشمت اوست بر لوح سپهر، نور ماه و خورشید از قبۀ چتر آسمان رفعت اوست القصه، سخنان محبت‌آمیز بسیار و مباحثاتهای بیشمار کرده، قاصدان مذکور را روانه نمود. بعد از ورود، معتمدین چگونگی جواب و سؤال پاشای مذکور را معروض پایه سریر معدلت محیر گردانیدند.

دارای دوران، روز دیگر تحف و هدایای بسیار به صحابت چند نفر خواجگان با اعتبار و دوسه نفر از سرکردگان باوقار، به همین اراده مأمور نزد آن گردانید. بعد از ورود مأمورین و تصرف تحایف و هدایا، دوشنبه روز تدارک مایحتاج صبیۀ خود را دیده، در نیمه شب در هودج زرنگار کرده، با چند نفر دایه و خدمتگاران که محل اعتبار آن حضرت بودند، ارسال درگاه جهانگشا نمود. و بعد از ورود و تصرف دارای دوران مدعای کامل حاصل گشت.

اما حسین پاشا به صبیۀ خود سفارش نموده بود، که هر گاه دارای دوران باعث نیامدن من را بدان درگاه عرش دستگاه استفسار نمایند، بدان عرض کن که پدرم می‌گفت که: فرزند عزیزترین اشیاست که به جهت تو فرستادم. اما چندین سال است که اباعن جد و نسل بعد نسل در این مملکت از توجهات بی‌نهایت دارای روم فرمانروایی و صاحب‌اختیاری کردیم، و حال که این پیر غلام وارد آن درگاه جهان‌آرا گشتم. تا دور قیامت اهل روم مرا به طعن و لعن خواهند داشت. و در این صورت روامدار که در این پیرانه سالی به طعن اهل روزگار گرفتار کردم. و به هر جهت خاطر از طرف من جمع داشته، عازم ولایت بعید آن نواحی خواهی شد، که بعد از تصرف آن دیار، این غلام از جمله اخلاص‌کیشان و نمک‌بخلان خواهد بود.

و در محلی که آن دختر به حضور فیض گنجور مشرف گشت، خاقان گیتیستان از احوالات پدر او استفسار نمود که: از ما رضامندی داشته باشد، یا اینکه ضار ملال

در آینه ضمیر آن قرار گرفته باشد؟

آن دختر پاکیزه گوهر عرض نمود: دینم ایمانم، مروت لو پادشاهم، هرگاه پدرم با تو سر ناسازی می‌داشت، مرا برای تو نمی‌فرستاد. و سفارشات پدر را تقریر نمود. خاقان کینی‌ستان، بعد از تأمل بسیار به بی‌اعتباری سرکردگان اکثر اهل ایران، که در آن محل اراده مراجعت داشت، فرمود: پدرت آنچه گفته، بیان واقع است. مطلق نظر آفتاب‌اثر آن است که از این نواحی اولاً به سمت بغداد رفته، آن دیار را به تصرف خود درآورده، از آن نواحی قدم در مملکت روم بگذاریم. و حال فیما بین من و پدرت اتحاد و یگانگی حاصل گشت.

القصه، روز دیگر دارای دوران چند نفر معتمدین روانه نزد حسین پاشا نمود. فرمود: نظر به خواهش تو عنان عزیمت به صوب دارالسلام انعطاف خواهم داد. و به قول اکثر راویان مقرر می‌کردند که در محلی که دامن سپهر چادر نیلگون دربرفکنند، و جهان نورانی به [شب] ظلمانی مبدل گردید، در نیمه شب حسین پاشا یا ده نفر از غلامان خاص به شرف آستان بیوسی پندگان اقدس مشرف، و در خلوت خاص ملاقات حاصل ساخته، و گفتگوی نهانی و رازهای پنهانی عرض کرد. و صبیح خود را دیده از خدمت دارای دوران مرخص، و به مکان خود معاودت نمود.

و صاحبقران دوران در محلی که آفتاب جهات‌تاب از این کاخ دولاب طبل رحیل کوفته به قبه فلك الافلاك پرتو افکن گشته و شعشعۀ برق تحلی بر ساحت حصار فیروزه گردون انداخت، فرمان آفتاب شعاع واجب‌الانتعان به تقاضای پیوست که مین پاشیان عظام و سرکردگان کرام دسته به دسته در حرکت آمده، به صوب دارالسلام بغداد عزیمت کردند.

۱۷۸

در بیان جولان کمیت سعادت قران به فضای دارالسلام بغداد و ظهور امور خیریت فطرت به اقبال ابد بنیاد

بر مستمعان خردپیشه پوشیده و مخفی نماند، که در آن اوان اراده خاقان گیتی - ستان محض تسخیر ممالک روم بود. چون از ممالک ایران، جمعی از بدنهادهان، بدکیش و مفسدان بداندیش، به جهت وفور دولت و حجباه و مکتت، عرصه ایران را خالی از شاهزادگان کامگار چون رضاقلی میرزای نامندار و نصرالله میرزای تاجدار دیدند، بادنخوت و غرور بردماغ ایشان راه یافته، هر یک به خیالهای فاسده و کردارهای باطله

افتاده، اراده سلطنت اختیار کردند. اما چون در مشیت الهی چنین مقدر گشته بود که خرابی و هرج و مرج در آن مملکت به وقوع انجامد، در آن سفر غرور و عجب‌دام‌نگیر صاحبقران دوران گشته، در هر قلعه از قلاع و قصبات ایران يك نفر حاکم و ضابط تعیین فرموده، و به خاطر جمعی تمام، که احدی قدرت و توانایی آن را نخواهد داشت که خیال فاسد در مخیله آن خطور نماید، اراده ممالک روم نمود. تا اینکه از تقدیرات فلکی و مقدرات ازلی، در هر بلاد از نواحی ایران جمعی از بدنهادهان بنای شرارت و افساد را شایع ساخته، و سد راه آن حضرت گشتند.

و خاقان گیتی‌ستان از نواحی موصل بجزناح حرکت آمده، عازم دارالسلام بغداد گردید، و در عرض راه سوانحی رخ نداد، تا اینکه وارد منزل بهروز گشته، و شرحی به جهت احمدپاشا والی بغداد قلمی، مضمون آنکه: چون سابق براین، معماران صاحب وقوف و استادان فیلسوف، به جهت طلاکردن گنبد سردفتر اهل سخا شمع هردو سرا علی مرتضی (ع) ارسال داشته، و مبلغ پنجاه هزار تومان اشرافی خالص تمام عیار به جهت طلا نمودن گنبد و ایوان صحن مقدس به صحابت معتمدان خاص محمدحسین بیگ غلام و آقاجف معمار قزوینی فرستاده، و مبلغ شش هزار تومان زر سفید به جهت اجرت استاد و عمله و کاربینان تحویل نموده بود، که به سعی آن والا شان به اتمام رسانند، چون گنبد و ایوان مقرر، در نواحی ناعنستان به مسج جاه و جلال رسید، که به اتمام رسیده، در این محل که رایات جهانگشا به عزم تسخیر ممالک روم عنان عزیمت به صوب موصل پرتو وصول افکنده بود، به نیروی اقبال بی‌زوال حل و عقد آن قلعه در کمال آسانی فیصل یافت، و چون زیارت عتبات عالیات ائمه اناج خشنودی الله و موجب شفاعت خواهی روز جزا می‌شود، و عمر را چندان بقایی و وقایی نمی‌باشد، بر همت والا نهمت واجب و لازم دانست، که اولاً بز زیارت نور عینین وسید کونین حضرت امام حسین (ع)، و از آنجا به طواف مرقد منور مطهر سالار اتقیا حضرت علی مرتضی (ع) عنان همت معطوف داشته، و گنبد و بارگاه که به سعی آن عزیز به اتمام رسیده، به رأی العین مشاهده نموده، مراجعت نمایم. باید آن عالیجاه والا شان به همه جهت مهمان پذیر باشند.

چون والی بغداد از فرمان قضا جریان اطلاع حاصل ساخت، دردم به اطراف و بلوکات و توابعات دارالسلام کسی تعیین نمود، که از غله و ماکول برکناره جسر و کهنه بغداد آن مقدار جمع آورده، و منبر نمودند، که محاسب و هم از تعداد آن عاجز و قاصر بود، و چند نفر از توپ [چی] باشیان و ینگی چریان به اتفاق عموزادهای خود، با تحف و هدایای بسیار از اقمشه و ملبوس به جهت عساکر منصور، که موازی شش هزار نفر شتر و چهار هزار رأس استر بردمی بار شده بود، ارسال درگاه سلاطین سجده گاه ساخت، و در منزل بلادر بود [که] به تقبیل آستان معدلت بنیان مشرف، و پیشکش و هدایای مرسوله را به نظر ایستادگان کریاس گردون اساس رسانیدند.

خاقان گیتی‌ستان و آن خسرو ممالک‌ستان فرستادگان احمدپاشا را [ب] لوازم مراعات و مهربانی و شفقت شهنشاهی سرافراز و امیدوار گردانید. و از آن منازل بر جناح حرکت آمده، وارد کنارهٔ شط و کهنه‌بغداد گردید.

و والی دارالسلام فرزند خود را با چند نفر اقوام و پیشکشهای مخصوص مأمور حضور ساطع‌النور خاقان جم‌اقتدار گردانید. و عریضه‌ای [نوشت] که مضمون آن این است که: در هنگامی که رایات جهانگشا در تسخیر ممالک هندوستان نزول‌اجلال داشت، مکرر سلطان محمود دوم پادشاه آن مرز و بوم فرمایشات بدین پیر غلام مقرر می‌داشت که چون ممالک ایران از وجود میمنت نمود نادری خالی است، جمعی از عساکر بسرت‌مآثر خود را مقرر فرماییم که به نواحی بغداد آمده، به اتفاق تو عازم تسخیر عراق گردند. و این عقیدت‌کیش، نظر پداخلاص و ارادت که بدان درگاه سپهراساس داشت، قبول آن امر را نکرده، عرض می‌کردم که هر چند نادر گیتی‌ستان حاضر نیست، اما فرزند ارشد نامدار آن مسمی به رضاقلی میرزا در این وقت علم و رایت‌سرمداری افراشته، و موازی دویست هزار سوار نامدار در رکاب نصرت شعار آن حاضرند. که هر گاه روی به عرصهٔ روزگار و دیارهای سرداران با اقتدار درآورد، کوهها راهامون و دریاها را چیحون می‌سازد. و گاه باشد این خیر و وحشت‌آثر در نواحی هندوستان معروض بایست سریر خلافت‌محمیر اعلیٰ گردد، و ترک مجادله و محاربهٔ آن دیار کرده، عنان همت به جهت دفع فساد رومی بگذارد. و در آن محل از عهدهٔ آن سپهراحتتام بیرون آمدن امری عظیم خواهد بود. و به هر نحو که بود آن حرکت نابلیغ را موقوف [کردم] و گاه باشد که این مقدمه معروض ایستادگان درگاه عرش دستگاه گردیده باشد.

و عرض دیگر اینکه از عمر این پیر غلام هشتاد سال* تجاوز کرده، و در این اوقات خلاف قاعده‌ای نسبت به سلسلهٔ آل‌عثمان از این غلام به‌صدور نیامده، با وجود که اختیار رتق و فتق مهمات این ممالک در تحت تصرف من است که دارای روم را اختیاری نمی‌باشد. و در هنگام ورود رایت نادری منزل کرکوت را چاپاران به اطراف بلاد عراق عرب ارسال داشته، که حکام و ضابطان و کلاتران و ریش‌سفیدان هر دیار همگی به درگاه ظفر انتساب حاضر، و طوق اطاعت و انقیاد را از محض بندگی در گردن خود قرار دهند. و فرزندان و اقوام همگی سر قدم ساخته، به رکاب اقدس مشرف [شدند]. و ملتس این غلام آن است که آمدن این غلام را به آن درگاه عرش اشتباه حمل بر محرومی این بندهٔ درگاه دانسته، و به تصدق فرقی فرقدان سای خود مرخص نمایند، که در این اواخر عمر می‌بقا و این دنیای پر جفا به طعن و لعن اهل روم گرفتار نگردم.

چون صاحبقران دوران از مضمون عریض احمدپاشا اطلاع حاصل ساخت، و همیشه اوقات حسن خدمات آن در هر جهت از جهات بخصوص سرکاری ساختن گنبد مقنس منور صاحب تیغ دوسر ساقی کوثر شاه اولیا یعنی علی مرتضی (ع)، که لوازم

سمی و جهد و سرکاری خود را بعمل آورده بود. خاقان گیتیستان چون از مضمون عرایض احمدپاشا مطلع گشت، التماس آن را به عز انجاح مقرون داشته، خلعت و حقیقه و چهار فیل^۲ شهنشاهی با چند رأس اسبان تازی مع زین ویراق مرصع بهجهت احمدپاشا ارسال داشت، و رقم صاحب‌اختیاری و فرمانفرمایی آن ولایت [را] مجدداً در کف کفایت آن برقرار گردانید. و احمد پاشا خزاین بسیار بلاول^۳ پیشکشهای سابقه ارسال گردانید.

و در آن اوان، از جمیع مملکت عربستان سرکردگان ایلات واحشامات و حکام و ضابطین هر دیار با پیشکش و ارمغان بسیار وارد رکاب نصرت اتساب گشته، به نوازشات شاهنشاهی امیدوار و سرافراز گردیده، معاودت نمودند.

و جمعی از تنگ نظران طایفه اعراب، که در نواحی کوفه در میان ریگ روان سکنی داشتند، در آمدن خود به رکاب صاحبقرانی تکاهل و تغافل ورزیدند. شهنشاه دیوران جمعی از طایفه افغان را به سرداری آزادخان به آن حدود نامزد فرمود، که علی الغفله بر سر آن طایفه شیخون برده، دوسه هزار خانوار از ایشان را اسیر سرینجه تقدیر، و دوسه هزار نفر دیگر را قتل کرده، معاودت به درگاه جهان‌پناه نمایند.

چون این آوازه به گوش جمیع دیگر از احشامات آن دیار رسید، همگی به جز اطاعت و انقیاد چاره‌ای ندیده، به درگاه گیتیستان مشرف شدند. و پادشاه عدونواز جرایم ایشان را به تخفیف مقرر داشته، به سرافرازی تمام مرخص فرمود.

و چند یومی در نواحی کهنه بغداد توقف، و چون قاصدان متعدد متعاقب یکدیگر از نواحی فارس و استرآباد وارد می‌گشتند، و مقدمات سرکش اهل فساد را به پایه سریر عرش نظیر معروض می‌داشتند، چاره‌ای به جز مصالحه و سازش ندیده، از نواحی کهنه بغداد عنان عزیمت به صوب طواف مرقد لؤلؤ بحرین و ضیاء خاقین اعنی حضرت سیدالشهدا ابا عبدالله الحسین و سایر شهدای دشت کربلای معلی منعطف ساخت.

عزیمت نمود آن شه کامگار ابا نامداران و الاتبان به سوی امام شهید کربلا به قصد طواف و به عزم نفا به یک سو دن جبهه از آن مقام که حاصل شود دین و دنیا تمام بعد از وصول بدان مشهد مقدس معلی و مرقد جنت‌آسا، شرایط زیارت چنانچه باید و شاید مرعی داشته، روی نیاز بدان تربت با اعزاز سوده، به زبان عجز و انکسار به درگاه کریم غفار عرض حاجات نموده، استمداد از روحانیت مظلوم محنت و جفا و ستم‌دیده آن دشت یربلا مسئلت نمود. و از بار انعام و نذور مطایای امانسی و آمال مجاوران و خدام آن عتبه علیه مقام [را] گرانبار ساخته، همگان را به کثرت عاطفت نوازش فرمود.

و از اجناس نفیسه زرباف قبریوشی مکملل به‌روارید و جواهر ترتیب داده، در صندوقی بر تربت یا رتبت نهاده پوشانید. و سطوح و جدار و اطراف ارکان آن قبه

عرش‌نشان را به‌پرده‌های منقش بدایع آثار زیب و زینت داد. و دوازده قندیل مکلل به‌جواهر، که در هندوستان ساخته و پرداخته [شده]، و همیشه در رکاب اقدس همراه بود، که هر یک چون آفتاب تابان درخشنده، بر سپهر آن قبه نصب فرمود. و ساخت آن رونق جنت‌نشان را از فروش ایریشمین چون سپهر برین مزین ساخته، منازلی [را] که پیرامن آن عقبه سدره مرتبه هر کس که ساخته و پرداخته بود، به‌مژگان اخلاص رفته، همگی را به‌فرشهای گوناگون بیاراست.

و جهت مجاوران و موالیان، آن قدر انعام شفقش فرمود، که سالهای بسیار و قرنهای بیشمار کفاف اخراجات ایشان می‌نمود. و سه‌شنبه روز از روی اخلاص و اعتقاد درست بر سر مرقد مطهر شهید تشنه‌لب و گرفتار رنج و تعب شپزنده‌داری نمود. و در آن مکان، اراده خاقان دوران بدان قرار گرفت که بعد از مراجعت به‌صوب ممالک ایران، آن گنبد مبارکه را به‌آبگینه حلیی استادان هند کنده‌کاری کرده، زیر آینه را مینای قرمز نصب نمایند، که هر کس ملاحظه نماید، به‌جهت سرخی مینا کاری آغشتگی به‌خون اباعبداللّه‌الحسین را یادآوری باشد، و موجب رقت قلوب گردد. و این خیال در خاطر قبض مظاهر صاحبقرانی قرار یافت.

القصة، بعد از آداب زیارت، حاجات دارین خود را در زیر آن قبه منوره، که محل اجابت دعوات داعیان بود، مسئلت نمود. و بعد از ادای مراسم اخلاص، عنان خوشخرام به‌صوب خطه نجف معطوف گردانید.

۱۷۹

[طلاکاری گنبد مبارک در نجف]

چون ادای نذورات و نشر خیرات و مبرات، به‌مقتضای مفهوم کربله «یوقون بالندر و یخافون یوما کان شره مستطیرا» امری است مستحسن، و ایصال تقود واجناس و اطعام مساکین و ایتام و اسارای ناس، به‌مؤادی آیه «و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا ریتیم و اسیرا» شغلی است مقرر و معین، که راغبان و طالبان ثواب اخروی را در آن ملیشی است عظیم، لاجرم رای صلاح کیش خیراندیش حضرت سلطان الاعظم و خاقان الاکرم سلطان السلاطین جهان و خلیفه‌الرحمن شاه شاهان دارای گیتی‌ستان نادر دوران، در هنگامی که رایت جهانگشا از تسخیر ممالک هندوستان و بلوچستان و ترکستان عنان سمند جهان‌پیما به‌صوب دارالملک ایران منعطف فرمود، و در حین ورود به‌مملکت خراسان که در ارض جنت‌نشان قبه بارگاه باهوج مهر و ماه رسانید، وبه زیارت امام مظلوم جفا و ضامن غربا یعنی سلطان الجن والانس علی بن موسی‌الرضا (ع) مشرف گشت، در آن اوان رای جهان‌آرا بدان قرار گرفت، که گنبد شاه اولیا را که در نجف اشرف است، مانند گنبد امام ثامن ضامن طلا نماید.

در آن اوان که در خاطر فیض مظاهر خطور نمود، فی الفور به احضار معماران و استادان آن آستان ملائک پاسبان فرمان واجب الاذعان صادر گشت.

چون به حضور فیض گنجور صاحبقرانی حاضر گردیدند، آقا نجف نام شخصی قزوینی، که معمارباشی ممالک ایران [بود]، و در فن بنایی و گلکاری کمال مهارت داشت، به سرکاری محمدحسین بیگ غلام خاصه شریفه، و جمعی دیگر از کاربینان خیراندیش مصلحت کیش^۲ همراه کرده، رقم آفتاب شعاع به عهده اهتمام احمدپاشا والی بغداد، بدین مضمون قلمی فرمود که: چون پیوسته همت و الا نهمت همایون ما، در ساختن خیرات و نشر میرات مصروف و معطوف است، در این وقت رای جهان آرای بدان قرار یافته که گنبد مبارک شاه اولیا وکیل کارخانه خدا و پسر عم مصطفی اعنی علی مرتضی (ع) را، به طلای احمر ساخته و پرداخته، به اتمام رسانند.

در این وقت جمعی از سرکاران و معماران صاحب وقوف را با مبلغ پنجاه هزار تومان اشرفی خالص تمام عیار، و مبلغ شش هزار تومان تیریزی ارسال آن حدود گردانیدیم^۵. که ان شاء الله تعالی به توفیقات جناب سبحانی، و به نیروی اقبال ابدی-الاتصال صاحبقرانی، و به سرکاری آن عقیدت کیش، باید به اتمام رسانیده، حسن خدمات خود را ظاهر سازند، که سرخرویی دنیا و سرفرازی عقبی ظاهر گردد.

و اخراجات عمل و فعه و سایر صنعتگران، که در ساختن گنبد مبارک سعی نموده و کار نمایند، اجرت آن [ها] را از تحویلداران سرکار عظمت مدار صاحبقرانی موافق رضامندی عملاً مذکوره داده، و اهمال نوزند. و به هر جهت رضامندی فقرا و ضعفا را منظور داشته، تا ثواب آن به روزگار فرخنده آثار اقدس ارفع اعلی عاید گردد.

و هر گاه در خصوص وجه انقادی، کسری در اخراجات [ملاحظه شود]، به موجب رقم علیحده و رسیدن نوشته آن والا شان به حکام و ضابطان و عمال ولایت کرمانشاه و همدان، آنچه وجه خواسته باشند، ارسال خواهند داشت، و به هر جهت از جهات باید آن عزیز لوازم نیکو خدمتی خود را بیشتر البته به عمل آورد.

و فرمان مطاعه را با وجه تحویل در سنه ثلاث و خمسين و مائه بعدالالف از ارض فیض بنیان ارسال داشت.

و در ورود سرکاران و معماران به دارالسلام بغداد، احمدپاشا لوازم خدمتگزاری و مهمانداری [را] به نهجی که باید و به طریقی که شاید به عمل آورده، و خود از آن نواحی در حرکت [آمده] و به شرف زیارت شاه نجف مشرف [شده]، و از عمه و استاد آنچه که سرکاران و کارکنان سرکار عظمت مدار صاحبقرانی ادعا نمودند، مضاعف بدیشان داده، و سر رشته امورات سرکار فیض آثار را حسب الواقع مضبوط، و به قدر

۴- کتیمی در بیان واقع (ص ۱۳۱) گوید: نادرشاه ابراهیم خان زرگریانی را مأمور فرمود که به کربلای معلی و نجف اشرف رفته، گنبد حضرت شاه ولایت و جناب سیدالشهدا را منهدم و مغلط سازند، یعنی لوحهای مسی را منهدم و ملمع نموده، در گنبد به ترتیب مقرر نصب نمایند...

۵- جهانگنا: ص ۳۹۵.

۶- نادر در آخرین روزهای سال ۱۱۵۳، از ۱۹ ذیحجه تا آخر ذیحجه، در مشهد بود.

سید لفر عمله و کارکنان قرار دادند که متصل الاوقات با دواب سرکاری مصالح به جهت گنبد مبارکه که ضرور باشد از دارالسلام حمل خطه نجف می نمودند. استادان ساعت سعد اختیار نموده، شروع در ساختن تنگه طلا و چوب بندی گنبد مبارکه قیام ورزیدند.

و خلاصه مدعا آنکه در سنه خمس و خمین و مائه بعدالالف من الهجرة آن گنبد آسمان رفعت به اتمام رسید. و میرزا عبدالرزاق تبریزی جهانشاهی^۲ در وصف آن گنبد بلند ربیت تاریخی ترکی بدین مضمون انشا نموده:

شہ جم حمت دارا درایت نادر دوران
که تخت دولت چمشیده وارث دور جهان اوزره

بدخشان لعل و عمان اینجوسین ورمیش خراجنده
گونش تک حکمی نافذ متصل دریا وکان اوزره

چکمتر کهکشانی پای تک نقاش اگر چکسون
مثال قوت بازوی اقبالین کمان اوزره

بلند اقبال اولان اعداسی هم سرفراز ایلسر
مکسرر ایلمیش دشمنلرون باشین سنان اوزره

عیار خالص اخلاصین اتدی گون گیبی روشن
قضا جریان ایدوب فرمان کمال عزوشان اوزره

که لازم دور علی بن روضه پاکین طلا اتمک
منور دور مقام مهر دایم آسمان اوزره

زهی نام همایون کیم یازاندا کاتب قدرت
گرک ظفرای بسم الله چکسونلر نشان اوزره

۷- میرزا عبدالرزاق جهانشاهی متخلص به نشاء از شاعران معاصر نادرشاه است و گفته اند نیش بهجهانشاه قراقویونلو می رسیده، و در تبریز به دنیا آمده و در اصفهان پرورش یافته و طبق صحیح ترین روایت (ریاض الجنة زنوزی، روضه پنجم، قسم دوم) در ۱۱۸۸ در گذشته است. حزن در تذکره خود (چاپ اصفهان: ۱۲۴) گویند: «فقیر اورا در سربا دیده ام، مدتهاست که در اصفهان رحلت نموده» محمود میرزا هم در سفینةالمحود مرگ او را در ۱۱۲۵ در تبریز ذکر کرده است. اما وجود همین قصیده که در ۱۱۵۵ سروده و در بالای ایوان نجف یا طلا و شکرگف نوشته شده، دلیل انتباه حزن و محمود میرزا است. در دانشمندان آذربایجان مرگ او (بدون ذکر مأخذ) در سال ۱۱۵۸ نقل شده. در نسخه ای از دیوان او که در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است (دانش پژوه، جلد ۱۲ فهرست، ص ۲۹۳۵) ماده تاریخهایی از سالهای ۱۱۵۹ و ۱۱۶۱ هست. و معلوم می شود مدتی متوفی خالصه مازندران بوده است. و سی دانم آن میرزا عبدالرزاق که در ۱۱۴۷ وزیر دارالسلطه تبریز بوده، و فرمانی از نادر خطاب به او (مورخ ۱۱۴۷) در تاریخ تبریز نادر میرزا (ص ۲۷۶) آمده، همین است یا دیگری؟ نسخه دیگری از دیوان او شامل دو هزار بیت در کتابخانه ملی تبریز موجود است. این قصیده در نادرنامه (ص ۴۷۳ - ۴۷۷) هم چاپ شده است.

او کوب کیم که افلاکین خلافت ایچره انوارین
 سالوب چرخ چهارمندن زمین اوزره زمان اوزره
 اولوب مسرات دینین صیقلی دولت توپو رونده
 قضا بخت خلافت رسمین اتمیشدور جهان اوزره
 وجود تخت ایچون علت گرک ناچار چار اولسون
 مؤخر علت غایی اولور ظاهر عیان اوزره
 سن اول کامل بها در گرامی سن که حقیقه
 دیش هر جوهری بیر قیمت ناقص گمان اوزره
 شها بی اختیارم مدح شاهنشاه دورانه
 بو یوزدن دور مکرر ایلم جاری زبان اوزره
 دلیل شوکتی بس دور همین نام همایونی
 معانی لفظ دن ظاهر اولور لوح بیان اوزره
 دگلدور کهکشان تسخیر ایچون عزم ایلیوب گویا
 کند همت والاسین آتمیش آسمان اوزره
 رضا وردی اونا خونکار روم اسکندر ثانی
 که واجب دور دعای دولتی اسلامیان اوزره
 زهی شوکت که گر کفار ایلم عزم ایلسون رزمه
 صلاح دولتی استین بغداد والی سی
 چالوب اتمام ایچون سعی ایله دامانین میان اوزره
 او صاحب جاه کیم ذکر ایتهلر نام گرامی سین
 ایدرلر احمد اسمایله جاری لسان اوزره
 بوخیر امرین مهیا اولدی چون اسباب اتمامی
 مراد پادشاه تاجبخش کامران اوزره
 زر ناین عیارین ایلدی اخلاصی تک ظاهر
 معیر نقد جان ایلم معادل امتحان اوزره
 ملاک اولدیله همدست استادان چابک دست
 ملادن آسمان ایجاد اولندی آسمان اوزره
 ضریح اوزره منور گنبد خورشید خاصیت
 سانورسن قبه یاقوت احمر دور جنان اوزره
 گویول پرواز ایدوب سرطوق زرینین خیال ایلم
 که آچمیش بال طاموس بهشتی آشیان اوزره
 مؤذن بلبل تسبیح خوان سخن گلشن دور
 قزل گل غنچه سی گلستهلر باغ جنان اوزره

تمنای سلاطین دور یوزون سورتک بو درگاهه
زهی رفعت که ایتر صدر دوشون آسمان اوزره

[دی برکن عقل ظاهر بین منه سول قبه دور گویا
که اولمشدور طلای نابله زرین جهان اوزره] ۸

جواب اولدی نشاء مصرع تاریخ اتمامه
ادب ییل مهر ساکن دور مطاف انسی و جان اوزره [۱۱۵۵]

بو فلک سامان خورشید اشتهاره	زرنگار سپهر	بومعلی شان
ما به الریط زمین و آسمان	فرقدان	تاج دولت زیب
باروی عرش مجیدین هیکللی	افضلی	ربع مسکوتین مقام
پرده چشم ملایک فرشی دور	دور	کرمی نه آسمانین عرشی دور
بوی فیضی رونق بازار خلد	خلد	غنچه ال تک گل گلزار خلد
قبه نورانی شیر خدا	کبریا	بوسهی سرو ریاض کبریا
آسمان شان عزت تاجی در	در	پایه قدر شرف معراجی در
شمه سندن مهر تابان آشکار	گردون مدار	دوره سندن چرخ اولوب گردون مدار
باشنه هر لحظه دونک دور سبب	دور	آسمان کیم چرخه دوشمی روزوشب
گوهر مقصود حق، آغوشی دور	دور	مخزن سر خدا، سر پوشی دور
روشنی بخش تجلی گاه طور	نور	وادی ایمن دورور بو بزم نور
بونده بولمش عالم و آدم فتوح	نوح	بو مکان دور ساحل کشتی نوح
باغبان خلد اونا مشتاق دور	دور	بو قزل خرمن گل آفاق دور

۸- این بیت در نسخه عالم‌آرا نیست.
۹- طبق تخلصی که در آخر منظومه آمده، گویند این اشعار «ندیم»، یعنی قطعاً همان میرزاکی ندیم خاص نادرشاه است که از اطرافیان انکشت‌شمار نادر (نظیر حسنعلی‌خان معیرالممالک و میرزا ابوالقاسم صدرکاشی و نظیرعلی‌خان و طهماسب‌خان جلایر) بود که موجبات پادشاهی او را فراهم آوردند. ندیم از مردم مشهد و بزرگ شده اسفهان و مردی هوشمند و خوش‌بسیار و موقع شناس بود. و بطوری که از دیوان اشعار او و از اشاراتی به حوادث زندگیش در این کتاب و تذکره‌ها برمی‌آید، از آن گروه و ایستگان سلسله صفویه بود که بعدها به نادر پیوست. در حمله افغانها در اسفهان اقامت داشت و از اطرافیان محمدقلی‌خان شاملو آخرین صدراعظم شاهسلطان حسین بود. در گریز و در آن حوادث به تحف گریخت و در ۱۱۳۷ یگ مثنوی به نام «در نجف» در آنجا سروده و ضمن آن داستان حمله افغانها و کارهای آنها را در اسفهان آورده است. چندی بعد به ایران بازگشت، و در طلوع دولت نادر او را در اسفهان می‌بینیم که همراه حسنعلی‌خان و میرزا ابوالقاسم صدرکاشی برای خلیع شاه طهماسب و به قدرت رساندن نادر در کارند. کلیات دیوان ندیم شامل ۹۳۳۵ بیت در کتابخانه مجلس موجود است (این یوسف، جلد سوم فهرست مجلس س ۳۳۷-۴۴۵) با اینکه این دیوان سراسر بر از مدح امامان شیعیه است، جای هم حضرت علی را «پارچارمین» خوانده و این تأثیر سیاست مذهبی نادر را می‌رساند. ندیم از رمضان ۱۱۵۶ که نادر را ترک کرده، بقیه عمر را در نجف گذرانید، و در ۱۱۶۳ در همانجا درگذشت.

ساخلمش باشند چتر زرنگار
 بریوزنده آفتاب اتمیش ظهور
 هر مریع اکلنن خشت طلا
 نور قندیل دل آگاه ایمنش
 یا سرانگشت شهادت دور عیان
 گنبد افلاک اولدی پست خم
 فبه قبر امیر المؤمنین
 شیر یزدان بحر تمکین و وقار
 مطلع انوار رب العالمین
 بیت بانی سی تک کامل عیار
 بو طلالی ناب دست افشار دور
 مخلص کامل دل شاه نجف
 جوهر شمیر غیرت اتساب
 شخص جرات معنی فتح و ظفر
 خسرو ایران خدیو ملک سند
 کیم اونون منسوبی دور هرتاجدار
 بیغی عالمگیر اولوب خورشید تک
 اولدی تیغندن جهان ده کامیاب
 بو همایون قبه نی قیلدی قزل
 شخص حرت اولدی عقل هوشمند
 گای نهال سرکش باغ خیال
 کیم دور بو مخلص شاه نجف
 کعبه کونینی مرمور ایلین
 بلکه مقدر کیان وجم دگل
 کیم ایدوب آقاسینه بو خدمتی
 ایکی مصرع ده جواب مستقیم
 شاه شاهان زمان نادرقلی [۱۱۵۵]

یا که دست قدرت پروردگار
 قبه سندن ماه قلمش کسبنور
 چارسوی عالمه ور میش حفا
 روشن اونندن شمع مهر و ماه ایمنش
 حقه بو سر طوق صاف زر نشان
 قبه تا سر طوقینی قیلدی علم
 ساحت غیرایه دور نور یقین
 شاه مردان قدرت پروردگار
 آفتاب مشرق دین مبین
 قبه سی اوزره طلالی زرنگار
 شهریار افشار خیر آثار دور
 شاه شاهان صاحب عز و شرف
 نادر دوران شه مالک رقاب
 شاه مردان دن گورن فیض نظر
 تاج بخش عرصه توران و هند
 بحر همت کوه تمکین و وقار
 اول که بیر گردش قلنده چون فلک
 اول تهمتن تن مثال آفتاب
 پادشاه تاجبخش صافدل
 چون اساسی گوردی بس خاطر بسند
 بی تأمل قیلدی حیرت دن سؤال
 کیم دور بو صاحب عز و شرف
 شاه مردانین هواداری اولان
 بویله ایش بالقوه حاتم دگل
 کیمه ور میش حق تعالی همتی
 سولیدی تاریخ ایچون طبع ندیم
 ویردی توفیقی بو گلزاره گلی

القصة، بعد از اتمام آن گنبد مبارکه، احمدپاشا عریضه‌ای در خصوص اتمام آن
 به دربار معدلت مندار صاحبقرانی قلمی، و سرکاران و معماران و محصلان امر مذکور
 را، به خلائع فاخره و انعام وافر گرانبار، و صهیای اعمال ایشان را از زلال مراسم و
 اشفاق سرشار ساخته، مرخص و روائه حضور ساطع‌النور صاحبقران دوران نمود.
 بعد از وصول و زیارت آستان معدلت بنیان، نظر به خدمات سرکاران و محصلان،
 لوازم مراعات را درباره آن جماعت مرعی و مبدول ساخته، و یادبود بسیار از اقمشه
 و جواهرات هندوستان به جهت احمدپاشا ارسال داشت،
 و همیشه آرزوی زیارت عتبات عالیات، در خصوص خدمات به‌رأی‌العین گنبد

مبارک شاه نجف معظم نظر آفتاب اثر بود، که در این اوان فیروز توأمان توفیق رفیق خاقان منصور گشته، و مشرف بدان آستان ملائک پاسبان می گردد.

امید که از تفضلات جناب الهی و یمن بواطن انالله اثنا عشری همگی آرزوداران آن مکان عرش توأمان سیما مسود این اوراق، که همیشه به آرزوی زیارت کربلای معلی و نجف اشرف شب به روز و روز به شب می آرد، به مشرف عتبه بوسی آستان ملائک پاسبان مشرف گردد.

یارب این آرزو مرا چه خوش است تو بدین آرزو مرا برسان

۱۸۰

[نادر شاه در نجف]

چون دارای دوران از زیارت شهید کربلا و مظلوم سرازتن جدا و باقی شهدا سرافرازی حاصل ساخت، از آن نواهی عنان عزیمت به صوب خطه نجف انعطاف داد.

و در ورود به آن آستان معدلت بنیان روی نیاز به آستان قدسی مکان و عتبه قبله مرتبه شاه مردان و شیریزدان امام المشارق والمعارض امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب (ع) [سوده]، و به قدم اخلاص مراسم طواف آن روضه ملائک مطاف به جای آورد.

و در آن حریم با تعظیم، که قبله گاه ارباب حاجات و مطالب ارباب مرادات است، جهت اخلاص بر زمین اختصاص سوده، مطلبی [را] که در ضمیر ضیا پذیر داشت، از واهب بی منت و بی خاینده بی ضنت مسئلت نمود، و به زبان حال به وصف این مقال گویا بود. لسوده:

تویی سر دفتر اسلام و ایمان	تویی ای بخشنده کشتی تباهان
تویی واقف به اسرار نهانی	تویی زیور ده تاج کیانی
گذارا می کنی شاه حشم دار	چو لطف رو دهد موری شود مار
میبای می کند بر عهد آیین (؟)	به امر و نهی تو شاه سلاطین
تویی زیور ده لولاک خاتم	تویی افسر ده شاهان عالم
به حکم توست ایشان را سخاوت	ز فضل توست شاهان را عدالت
اگر فقیر اگر فاقه اگر سیر (؟)	اگر شاه و اگر برنا اگر پیر
ولی در معصیت گشتم در بند	همه از لطف تو هستیم خرسند
که هست سر دفتر اهل زمانه	خداوندا به این شاه یگانه
به لطف آن دل ما، در گمان است	سیم گلشن باغ جنان است